سبک نگرش

افشین حیدری | پایگاه خبرنگاران

اگر مجبوریم در فضای شهری زندگی کنیم. پس باید بتوانیم آن را برای خود و همسایه‌هایمان زیبا و قابل تحمل کنیم. حق نداریم هر وقت دلمان خواست برای تمیز نگاه داشتن خانه خودمان پاکت زباله را مقابل در رها کنیم. گربه‌ها مقررات شهرداری را نمی‌دانند و هر وقت گرسنه باشند، پاکت‌ها را پاره می‌کنند

همه ما در قبال زیبا شدن زندگی جمعی مسئولیم

زندگی دیگران را نازیبا نکنیم

مرضیه بامیری

اسلام دین زیبایی‌هاست و خداوند مظهر همه زیبایی‌های این جهان هستی. فقط دیدنش یک چشم بینا می‌خواهد و شنیدنش گوش‌هایی شنوا. شما چقدر زیبایی برایتان مهم است؟ چقدر ملاک انتخابتان زیبایی است؟ فرض کنید برای خرید به بازار رفته‌اید. ظروف زیادی پیش رویتان است. یکی زیبا و یکی مد روز و گران‌قیمت؟ لباسی ساده با ترکیب رنگ‌های زیبا که علم رنگ‌ها در آن به خوبی نمایان است یا لباسی که تازه مد شده، اما نازیباست و به لحاظ بصری از دیدنش اذیت می‌شوید؟ اصلاً خودتان اگر کسی را همگام با مد روز و هر روز با یک لباس جدید ببینید تحسینش می‌کنید یا شخصی که یک لباس ساده اما تمیز و زیبا دارد که هر روز دیدنش شما را خسته نمی‌کند؟ سلیقه‌ها فرق می‌کند. برای یکی سادگی عین زیبایی است، برای یکی پر زرق و برق بودن و جلوه‌گری رنگ‌ها. هر دو قابل احترام است تا جایی که خارج از عرف نباشد و تعریف عمومی زیبایی را داشته باشد.

زیبا شدن تلاش می‌خواهد

بعضی چیزها آنقدر تعریفشان مشخص است که همه آن را زیبا تعریف می‌کنند مثل گل یا طبیعت که همه دوست دارند و برای آرامش به آن پناه می‌برند. مثل یک شهر زیبا که آرزوی هر شهروندیست. تصور کنید چه زیبا و دلنشین بود اگر صبح که خانه را به مقصد محل کار یا تحصیل ترک می‌کنیم، اولین چیزی که چشممان به آن می‌افتد یک شاخه گل در باغچه کنار خانه باشد یا درختی سبز که کنار پیاده‌رو قد برافراشته، نه جویی که از فاضلاب لبریز شده و در خیابان سرگردان است. دیدن آن همه آشغال و پلاستیک روی آب چندش‌آورترین شروعی است که می‌توان تجربه کرد.

البته برای این آرزوی زیبا تلاش هم باید کرد. مثلاً زباله توی جوی نریخت. اگر دست‌هایمان کمی سنگینی پوست خوراکی‌ها را تاب بیاورند تا به یک سطل برسند قطعاً محیط زیباتری خواهیم داشت. اگر هر کسی هر وقت دلش خواست آب دهانش را در هر کجای کوچه و خیابان تف نکرد آن وقت محیط بیرون زیباتر می‌شود. توی دنیای امروز بسیاری از ما مجبوریم به خانه‌های کوچک آپارتمانی رضایت بدهیم. اما ای کاش همان محیط کوچک را برای خودمان و همسایه‌هایمان جهنم نکنیم. بگذاریم خانه‌های روبه‌رو هر وقت از توی تراس چند متریِ کوچکشان به خانه و بالکن ما چشمشان افتاد، روحشان تازه شود و برایشان بهشت تداعی شود. کاش به جای پهن کردن لباس‌ها روی بند و ستون و لبه‌های بالکن که سمت بیرون است، آنها را روی رخت‌آویز خشک کنیم و به جایش گلدان‌های زیبا بگذاریم. کاش به جای تبدیل کردن بالکن به انباری‌های شلوغ که پر از دبه و کیسه‌های نان خشک و غیره هستند و نازیبایی ایجاد کرده‌اند، آن را خلوت و تمیز نگاه داریم. خیلی‌هایمان از کمبود جا می‌نالیم و دلمان می‌خواهد از آن یک متر جا بهترین استفاده را ببریم. اما باور کنید خرت و پرت‌های خانه تمام شدنی نیست و اگر بالکن‌تان بزرگ‌تر هم بود باز برایش چاله بزرگ‌تری می‌کندید. حق می‌دهم برای مرتب بودن فضای خانه به بالکن پناه ببرید اما این حالت نازیبا حال روحمان را بد می‌کند. وقتی از کوچه یا خیابان می‌گذریم و نگاهمان به بالکن‌های ناهمگون و شلوغ می‌افتد انرژی منفی دریافت می‌کنیم. بعد از مدتی محل زندگی خسته‌مان می‌کند.

ما حق نداریم زندگی دیگران را نازیبا کنیم

اگر مجبوریم در فضای شهری زندگی کنیم. پس باید بتوانیم آن را برای خود و همسایه‌هایمان زیبا و قابل تحمل کنیم. حق نداریم هر وقت دلمان خواست برای تمیز نگاه داشتن خانه خودمان پاکت زباله را مقابل در رها کنیم. گربه‌ها مقررات شهرداری را نمی‌دانند و هر وقت گرسنه باشند، پاکت‌ها را پاره می‌کنند.

ما حق نداریم هر وقت دلمان خواست برای رفع چشم‌زخم جلوی خانه‌مان اسپند بریزیم یا تخم‌مرغ به دیوارش بکوبیم. ما حق نداریم پارکینگ را تبدیل به انباری کنیم و به بهانه اینکه جلوی ماشین خودمان است تا سقفش وسایل غیرضروری و نازیبا بگذاریم.

ما حق نداریم هر وقت و هر کجا دلمان خواست آگهی ترحیم یا تبلیغات بچسبانیم. اینها چهره محله را زشت می‌کند. ما حق نداریم. آب‌های کف‌آلود ناشی از شست‌وشوهایمان را در کوچه رها کنیم.

قواعد زیبا زندگی کردن را رعایت کنیم

زیبا زندگی کردن قواعد خودش را دارد. همه عاشق زیبایی هستند اما بعضی نکات از بدیهی‌ترین کارهایی هستند که ملزم به رعایتشان هستیم. کافیست چشمتان به زیبایی عادت کند آن وقت همین زشتی‌های کوچک دلتان را می‌زند و دوست دارید شهر هم مثل خانه‌هایتان برق بزند. دوست دارید جوی‌های فاضلاب جلوی خانه‌تان همیشه خشک باشد. بعضی‌ها آنقدر عاشق تمیزی و زیبایی هستند که با مناعت طبع این حس را به شهروندان دیگر منتقل می‌کنند. مثل پیرمردی که راننده تاکسی بود و هر روز صبح قبل از شروع کارش ماشینش را برق می‌انداخت. به نظر شما چه کسی دوست ندارد مسافر این خودرو باشد؟ به نظرتان چنین کسی که به زیبایی ظاهری خودرواش توجه می‌کند می‌تواند اخلاقی نازیبا داشته باشد؟ می‌تواند با مشتری تندخو باشد یا با او مرافعه کند؟ زیبایی و زیبا بودن بخشی از شخصیت انسان است.

بعضی از این زیبایی‌ها قابل لمس هستند مثل گل، مانند طبیعت، مانند شفق یا شبنمی که بر یک شاخه گل نشسته، مثل غروب آفتاب بر فراز کوه‌های سر به فلک کشیده، مثل رقص مرغان دریایی بر فراز آسمان دریا. مثل یک تابلوی نقاشی زیبا یا یک قطعه موسیقی گوشنواز که حال آدم را خوب می‌کند.

اما بعضی زیبایی‌ها غیرملموسند. باید برای ایجاد کردنشان تلاش کرد. یک نیروی انسانی می‌خواهد برای ایجادش، مانند اخلاق نیکو.

از قدیم گفته‌اند سیرت زیبا بهتر از صورت زیبا داشتن است. اخلاق نیکو همه را مثل یک آهنربا جذب می‌کند. تصور کنید هیچ رفتار زشتی از هیچ شهروندی سر نزند. صبح که از خانه بیرون می‌روی همه خلقشان باز باشد و رویشان گشاده. کسی داد نزند. کسی توی اماکن عمومی غر نزند، کوچکترها به افراد مسن‌تر جا برای نشستن بدهند، کسی جای کودکی را نگیرد، همه لباس‌های مرتب و تمیز بپوشند، همه جا بوی خوش بدهد، میله‌ها و سقف و دیوارهای اتوبوس یا مترو تمیز و زیبا باشد، اگر کسی گذرش به بانک و اداراتی که ارباب رجوع دارند افتاد، کارش به آسانی و بدون پیچاندن راه بیفتد، کسی برای مرخصی گرفتن مجبور به دروغ نباشد، کسی برای بقای کارش زیرآب همکارش را نزند، کسی برای تصاحب مدیریت انسانیت را زیر پا له نکند، چه لذتی دارد و زندگی چه زیبا و خواستنی‌تر می‌شود!

زیبایی‌ها را زشت نکنیم

تصور کنید شهر خالی از صف‌های طولانی و بدون غرولند آدم‌هایی باشد که مدت‌ها سر پا ایستاده‌اند و خسته‌اند. خالی از مغازه‌هایی باشد که بر و روی زیبایی ندارند و سیمای شهر را خراب کرده‌اند. تصور کنید شهرداری و اداره آب و فاضلاب و گاز و غیره جدول و آسفالت‌های کنده شده را به حال خود رها نکنند و همه چیز به حالت قبلش باز گردد، تصور کنید وارد خیابانی می‌شوید و همه ماشین‌ها به ردیف و منظم پارک شده‌اند، کسی هم سر چهارراهی گدایی نمی‌کند و کودکان کار با صورتی سیاه و کثیف مجبور به فروختن فال و دستمال و غیره نیستند. تصور کنید هیچ کجای شهر نشانی از زباله نباشد و سطل‌های زیبا و خلاقانه در جاهای متعدد تعبیه شده باشد که شهروندان با انگیزه سمت آن قدم بردارند، تصور کنید دیوارهای شهری چقدر می‌تواند روحیه آدم را عوض کند وقتی به جای سنگ و سیمان و بتن پر شده باشد از نوشته‌های زیبا و نقاشی‌های جذاب که هوش را از سر بپراند و از یاد آدم ببرد که توی یک کلانشهر شلوغ زندگی می‌کند. آن وقت شاید شهر شلوغ باشد اما همه جایش زیباست و قطعه‌ای از بهشت توصیف خوبی برای این شهر رؤیایی است.

زیبایی هر چه که باشد مخاطب را مسحور خویش می‌کند. مانند آیه‌های ناب قرآن کریم که تک‌تکشان زیباست. گاهی زیبایی یک مفهوم زیباست. اندیشه‌های زیبایی که زندگی و حیات را معنی می‌دهد. واژه‌ای مانند ازادی که همه بشر در پی آنند. یا عدالت که همه آرزویش را دارند. مفهوم صلح زیباست که برای تمام جهانیان آرزوست. شجاعت صفت زیبایی است که هر کجا ظاهر شده بدی از تاب و توان افتاده و خورشید پیروزی طلوع کرده است. پیروزی برای مردم پر از حس زیبایی‌ست. هنوز هم نزدیک یادواره جشن انقلاب که می‌شویم همه جای شهر زیبا و همه ذهنشان پر از خاطرات دلنشین می‌شود. روزهایی که همبستگی مردم زیبا بود و اندیشه آزادی توی سر همه بود و یک جا به ثمر نشست.

دلتنگی هم حس غریبی است اما زیباست. شاید غمگینت کند اما بعدش بلند می‌شوی گوشی را برمی‌داری و حالشان را می‌پرسی یا راه می‌افتی و به دیدنشان می‌روی. گریه هم زیباست. اصلاً زندگی زیباست، دوستی زیباست، شادی زیباست.

نمی‌توانم واژه‌ای پیدا کنم که زشت باشد. که نفرت‌آفرین باشد. این ماییم که زیبایی‌ها را زشت می‌کنیم. این ماییم که توی کوه و جنگل زباله می‌ریزیم. ماییم که با رفتارها و اخلاق‌های ناپسند زندگی را زشت می‌کنیم، ماییم که با ندانم‌کاری و اهمال در وظایف اعتمادها را سست و روحیه امید را نازیبا می‌کنیم.

ما هر بلایی سرمان می‌آید از سر ندانم‌کاری خودمان است. وگرنه این جهان و تمام داشته‌هایش زیباست.

حضرت علی(ع) بارها به زیبایی اشاره کرده‌اند. ایشان فرموده‌اند: «جمال انسان در علم است.» جایی دیگر فرمودند: «هیچ زیور و زینتی مانند ادب و تربیت نیست»، «بردباری زینت اخلاق است»، «زیور حکومت عدالت است» و «زیبایی زندگی در قناعت».

کوتاه‌مثل زندگی

یک کوچه مانده تا خانه

سالن شلوغ بود، صدا به صدا نمی‌رسید. میان آن شلوغی و رفت‌وآمد کارگرهایی که با لباس‌های مرتب مشغول پذیرایی با کیک و آبمیوه بودند، موبایلش زنگ خورد. نیم‌نگاهی به گوشی کرد و آن را قطع کرد ولی کسی که پشت خط بود کوتاه آمدن در کارش نبود و اگر بی‌خیال می‌شد، همانطور صدای نویز گوشی، گوش مهمان‌ها را کر می‌کرد.

لبخند کمرنگی روی لبش نشست و با عذرخواهی از مهمان‌ها گوشی را جواب داد. صداها نامفهوم بودند. بیشتر شبیه دنبه‌ای بود که توی چرخ گوشت داشت زور آخرش را برای زنده ماندن می‌زد تا از پشت پنجره‌ای مشبک به مسلخ مرگ نیفتد.

گوشی از دستش افتاد. خبر بدی به او داده بودند. رنگش پریده بود. با زحمت انگشتانش را دور میز چنگ انداخت و سعی کرد تعادلش را حفظ کند. مراسم حسابی به هم ریخته بود. هنوز یک روز هم نشده بود که شهردار منطقه شده بود. مهر حکمش خشک نشده بود که وسط یک همایش اینطوری آبرویش رفت. ولی چیزی که برایش مهم بود نجات بچه‌اش بود. او الان نه یک شهردار بود، نه یک سخنران و میزبان؛ فقط یک مادر بود. هر چه دقیقه‌ها بیشتر می‌گذشت اضطراب لعنتی در جانش بیشتر می‌شد. راننده حالش را که دید دلش سوخت و سرعتش را تندتر کرد.

نزدیک خانه رسیدند. کوچه شلوغ بود، انگار آسفالت‌ها را برای چاه فاضلاب خانه‌ها کنده بودند. عجله داشت و دلش شور پسرش را می‌زد. راننده سراسیمه پیاده شد و به کارگرها اخطار داد که ماشین شهردار است و برای رفتن عجله دارد. اما حکم او علامت مخصوص میتی‌کمان نبود که تا دیدند همه زانو بزنند و جاده را به یک چشم به هم زدن برایش خالی کنند. اینجا همه چیز واقعی بود، باید منتظر می‌ماند تا کارگرها راهی برای تردد ماشین پیدا کنند.

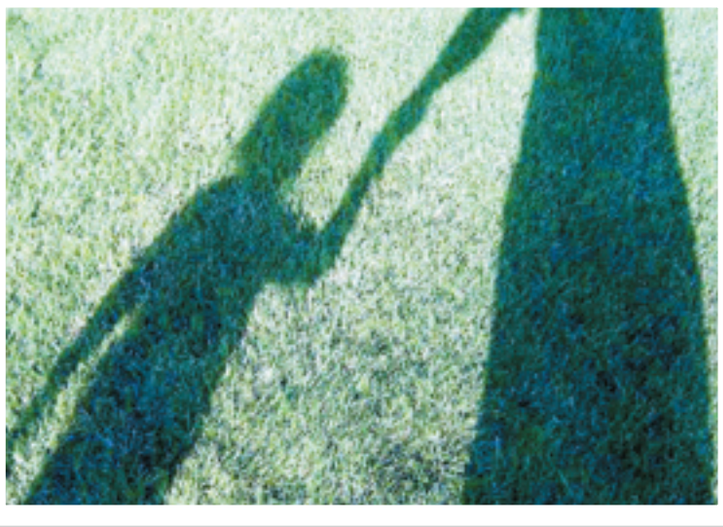

دیگر نتوانست طاقت بیاورد. بچه‌اش توی خانه به دردسر افتاده بود و او داشت سر کوچه توی صد متری بچه‌اش تقلا می‌کرد راه باز شود. پیاده شد و کلید به دست، سمت خانه رفت. همه جا خاک و مته‌های برقی بود. به زحمت پایش را بلند کرد تا از جوی بگذرد ولی پاشنه‌اش به جدول گیر کرد و توی جوی افتاد. جوی پر از آب فاضلاب بود. آنقدر آب چرک و کثیف پر بود که توی کوچه سرریز شده بود و صحنه چندش‌آوری پدید آمده بود. عصبانی شد، در دهانش را گرفت. بوی مشمئزکننده اذیتش می‌کرد. برخاست و به زحمت پایش را از جوی درآورد. تمام لباس‌هایش با لجن یکی شده بود. باز هم دلش شور پسرش را می‌زد ولی کلید! کلید را در آن گیر و دار توی جوی انداخته بود. حالا چطور باید آن را پیدا می‌کرد؟ بدون کلید که نمی‌شد به خانه رفت. پسر توی بالکن بود. آن‌قدر جیغ زده و فریاد کشیده بود که دیگر صدایش را نمی‌شد شنید. گوشی از دستش افتاده بود و داشت ناله می‌زد.

گوشی را از کیفش درآورد و به آتش‌نشانی زنگ زد. باید در خانه را باز می‌کردند. اصلا از همان اول باید به آتش‌نشانی زنگ می‌زد اما گیج شده بود، ترسیده بود. پسرش مانده بود با یک مار قهوه‌ای ترسناک که میان پرده‌های سفید و طلایی آرام چمباتمه زده بود.

نگاه

آیا قدر زیبایی‌هایمان را می‌دانیم؟

صورت زیبا را با سیرت زیبا درآمیزیم

ان‌الله جمیل و یحب الجمال «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.» زیبایی معنای پیچیده‌ای دارد. کسی نمی‌تواند آن را تعریف کند. همه آن را می‌شناسند و از وجودش لذت می‌برند اما قادر به تعریفش نیستند. انگار معنایش در توصیفات عینی خلاصه می‌شود. در هر آنچه که در عالم مادی قابل دیدن یا شنیدن است. زیبایی یک حس خوب و دوستداشتنی است که به صورت ذاتی به فطرت آدمی هدیه شده است. یک موهبت الهی که جهان را زیباتر ببینیم و خالق بزرگش را با همه نشانه‌ها بشناسیم. همه ما زیبایی را دوست داریم و از آن لذت می‌بریم. حتی انسان‌های زیبا بیش از دیگران توجه ما را جلب می‌کنند، اما خیلی‌ها از موهبت زیبایی درست استفاده نمی‌کنند و چه بسا این نعمت الهی مایه دردسر و آسیب هم بشود.

■ ■ ■

می‌دانم که از انتخاب این موضوع برای مقاله جا خورده‌اید. چون ما عادت کرده‌ایم در نوشته و مقالات دنبال رد پای یک ایراد یا یک ضعف باشیم. اصلاً نقد کردن و انتقاد کار هر روز تک‌تکمان است. از نقد زندگی دیگران گرفته تا آنچه در اخبار می‌بینیم و می‌شنویم.

اگر صورت زیبا دارید قدرش را بدانید و برای داشتنش شکر نعمت به جای آورید. از این موهبت برای برجسته کردن خوبی‌ها و آموزش معنویات استفاده کنید. وقتی به واسطه صورت می‌توانید تاثیرگذار باشید چرا جماعتی را به راه راست فرا نمی‌خوانید؟ چرا از این زیبایی برای پر رنگ کردن نقش حجاب استفاده نمی‌کنید؟

در لابه‌لای هزاران اخباری که روز و شب می‌شنویم دنبال اثرگذارترینشان هستیم. اما کی برای پاسخ فطرت زیبایی دوستی‌مان دنبال یک خبر خوب می‌رویم؟ چقدر در صحنه‌های خشن جنگ که هر روز می‌شنویم دنبال یک صحنه زیبا هستیم؟ چقدر به المان‌های زیبایی توجه می‌کنیم؟ چقدر حواسمان به جزئیات است؟ در یک تصویر جنگ، کودک زیبارو و معصوم به چشممان می‌آید یا تانک و تفنگ؟ اینها برمی‌گردد به روحیه ما. به اینکه چقدر یاد گرفته باشیم زیبا ببینیم و زیبا بشنویم.

در سیاه‌ترین نقطه از کره زمین هم می‌شود زیبایی‌های منحصر به فردی یافت. نشانه‌های حضور خداوند در نمایشگاه طبیعت به وفور دیده می‌شود. حسنش این است که این نمایشگاه دائمی است و هر وقت اراده کنی می‌توانی مخلوقات زیبا را نظاره کنی. گل یکی از زیباترین مظاهر هستی است که هر کس با هر سلیقه‌ای آن را می‌پسندد. شاید نوع و رنگش فرق کند اما ماهیت گل را همه دوست دارند.

یکی از این زیبایی‌ها که همه از دیدنش حظ وافر می‌برند، چهره زیباست. خداوند همه را به نوعی منحصر به فرد و زیبا آفریده اما صورت بعضی‌ها را انگار به شکل عجیبی نقاشی کرده است. حالا مادرش در بارداری سیب خورده یا نه معلوم نیست اما زیباست. اینکه برای رنگی شدن چشمانش کاری کرده کسی نمی‌داند. مهم زیبایی صورت اوست که هر کسی او را می‌بیند از دیدنش لذت می‌برد. دیده‌اید بچه‌های زیبا را همه دوست دارند و قربان صدقه‌اش می‌روند؟ مخصوصاً اگر سر و زبان هم داشته باشند! بچه‌های زیبا از بچگی در ذهنشان می‌ماند که خاص هستند و با بقیه فرق دارند. انگار دچار نوعی غرور کاذب می‌شوند و چیزی که ملاک برتری‌شان می‌شود، صورت است نه رفتار و کردار. مادرها قربان صدقه بچه‌ها می‌روند و هزار بار این خوشگلی را برایش یادآوری می‌کنند. چه کسی پیدا می‌کنید که از داشتن چنین نعمتی بیزار باشد؟

اما کم کم او بزرگ می‌شود. حالا به زیبایی صورتش یک اندام خوش‌تراش و جذاب هم اضافه کنید. چنین آدمی خدا را بنده می‌تواند باشد؟ او راه رفتنش با ناز است، حرفش با ناز و خواسته‌اش از سر کبر و غرور. انگار همه را پایین‌تر از خودش می‌داند و اینجاست که ارزش زیبایی‌اش را با این رفتارهای خودپسندانه خراب می‌کند. اینجاست که عده‌ای با این زیبایی ظاهر نان می‌خورند و عده‌ای با وعده رسیدن به این زیبایی، نانی را از سفره‌ای می‌برند. این زیبایی خانمان‌سوز می‌شود وقتی آن را کنترل نکنیم. می‌شود عامل شهوت‌طلبی آقایان، می‌شود نگاه بد و می‌شود هزار و یک جور فسق و فجور.

حالا فکر کنید چنین زن زیبایی دل مردتان را ببرد و قاپ قلبش را بدزدد و بشود سوگلی عقل و جسمش. چه حالی می‌شوید؟ و متأسفانه کم نیستند زیبایی‌هایی که به نابودی آشیانه‌ها می‌انجامد و قلب‌هایی که به حکم شهوت از هم دور می‌شود. عده‌ای ظرفیت و جنبه این لطف خداوند را ندارند. یادشان رفته آنها فقیر مطلقند. یادشان رفته زیبایی‌شان به یک تب بند است و اگر پروردگار اراده کند در چشم بر هم زدنی تمام آن جمال را از دست می‌دهد. یادش می‌رود که زیبایی یک موهبت است نه یک درجه افتخار که وسیله‌ای شود برای فخرفروشی یا به بند کشیدن قلوب مردان زنان. فکر کنید این زیبایی با هزار و یک قلم آرایش و تیپ‌های عجیب غریب آمیخته شود. چه بلایی سر زندگی‌ها می‌آید؟

اگر صورت زیبا دارید قدرش را بدانید و برای داشتنش شکر نعمت به جای آورید. به جای بیدار کردن امیال حیوانی، از این موهبت برای برجسته کردن خوبی‌ها و آموزش معنویات استفاده کنید. وقتی به واسطه صورت می‌توانید تأثیرگذار باشید چرا جماعتی را به راه راست فرانمی‌خوانید؟ چرا از این زیبایی برای پررنگ کردن نقش حجاب استفاده نمی‌کنید؟ دهان کسانی را ببندید که فکر می‌کنند حجاب یا چادر برای پوشاندن عیوب ظاهر است. اما اگر شما که زیبایی را تمام و کمال داری حجاب بگیری تو را زیبا و تأثیرگذارتر می‌کند و می‌شوی الگو برای یک جماعتی که مدام دنبال یک رهرو هستند تا به رفتارها و سلایقش اقتدا کنند. اگر تو این کار را نکنی دیگران می‌کنند. اگر تو با حجاب و عفاف و سادگی‌ات کاری نکنی، دیگران با نقشه و صد نقش کاری می‌کنند کارستان و اوضاع می‌شود همین که می‌بینی. هر روز مد لباس و آرایشی عجیب‌تر از دیروز! عده‌ای در طلب آن چیزی هستند که تو خدادادی در وجودت داری. می‌خواهند زیبارو شوند. مثل شاهزاده قصه‌ها! به هزار و یک ترفند چنگ می‌زنند تا زیباتر شوند. گونه می‌کارند، لب‌هایشان را حجیم می‌کنند، پشت پلک افتاده‌شان را می‌کشند و هزار و یک بلا سر ابروهایشان درمی‌آورند. تازه اگر اثر کند و اگر این عمل‌ها به قیمت جانشان تمام نشود و مثل خیلی از عمل‌های زیبایی ناموفق یا غیرقانونی زیر دست جراح که زیبایی دخترها را بهانه پر کردن کیسه طمعش کرده به کما نرود و فرصت کند چهره جدیدش را در آیینه ببیند. قدر زیبایی‌هایمان را بدانیم، از این موهبت خداوندی درست استفاده کنیم و با سیرت زیبا بر پاکی صورت زیبا بیفزاییم.

در سیاه‌ترین نقطه از کره زمین هم می‌شود زیبایی‌های منحصر به فردی یافت. نشانه‌های حضور خداوند در نمایشگاه طبیعت به وفور دیده می‌شود. حسنش این است که این نمایشگاه دائمی است و هر وقت اراده کنی می‌توانی مخلوقات زیبا را نظاره کنی